

## م. امید ( مهدی اخوان ثالث ) در میانه های یأس و امید

دکتر علی احمد پور

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تربت جام

## چکیده

موضوع این مقاله ناخشنودی های مهدی اخوان ثالث از اوضاع و احوال خویش و جامعه ای است که در آن زندگی می کند؛ نگارنده با مطالعه و بررسی کلیه منظومه ها و مجموعه های شعر وی و بیان مهمترین دلایل این ناخشنودی ها چنین نتیجه گیری می کند که اولاً ناامیدی و یأسی که در برخی از اشعار اخوان دیده می شود در حقیقت، خود عامل دیگری دارد که همانا نارضایتی او از وضع خود و وضعیت مردم و وطنش است، ثانیاً این ناخشنودی و نارضایتی از وضعیت خویش و جامعه به اشکال مختلفی بروز کرده است که اهم آن ها عبارتند از: خشم و خروش، نفرت و نفرین یا طنز و لودگی یا دعوت به تلاش و امیدواری یا مرثیه خوانی و حتی افسردگی ها و ناامیدی ها.

## کلید واژه ها :

یأس و امید، ناخشنودی، خشم و خروش، نفرت و نفرین، طنز و لودگی

## م. امید (مهدی اخوان ثالث) در میانه های یأس و امید

می دانیم که افکار و وجدانیات آدمی زاینده ی محیط و شرایط اجتماعی است که شخص در آن زندگی میکند و بشر در عین حال که محصول محیط طبیعی و اجتماعی است با دخل و تصرف در طبیعت و اجتماع، محیط خود را دگرگون می کند. (پرهام، ۱۳۶۲: ۱۹ - ۱۵)

مهدی اخوان ثالث نیز مثل هر انسان دیگری، بلکه به عنوان هنرمندی حسّاس، از این تأثیر و تأثر مبرا نیست به طوری که ناخشنودی وی از وضعیت خود و جامعه اش حاصل همین تأثیر و تأثرات است.

با بررسی روابط اجتماعی اخوان در اواخر عمر، و تأمل در انزوا طلبی و کم در آمیختن وی با دیگران - مگر دوستان صمیمی - و همچنین با دقت در اشعار آخرین مجموعه ی او (تورا ای کهن بوم و بردوست دارم) به نظر می رسد که این ناخشنودی در طول زندگی وی رفته رفته بیشتر می شود:

نومید تراز هرکس و نام تو "امید" است همچون خبر بد که بگویند نوید است  
(تورا ای کهن بوم و بر، ص ۴۴۷)

نارضایتی اخوان از وضع خویش و جامعه اش، معلول عوامل زیادی است که اهم آنها بدین قرار است:

## ۱- شکست اخوان و هم نسلان او بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

سالهای ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲ دوره ای را تشکیل می دهد که جامعه ایران پس از بیست سال دیکتاتوری نظامی، نوعی (( لیبرالیسم اجتماعی)) را که گاهی با جنجال و هرج و مرج همراه است، تجربه می کند: در این دوره میان نیما و شاگردانش (احمد شاملو، اسماعیل شاهرودی، هوشنگ ابتهاج، سیاوش کسرای، و مهدی اخوان ثالث) نوعی گرایش به جبهه ی چپ دیده می شود بویژه ابتهاج، کسرای و اخوان عضو رسمی حزب توده ایران بودند، و اینان شعر را

بعنوان نوعی حربه ی مبارزه ی سیاسی و اجتماعی به کار می برند. (کاخی ، ۱۳۷۰: ۲۴۷)

باید گفت که اخوان یک شاعر سیاسی است بی آن که به سیاست مانند سیاستمداران ، روزنامه نگاران و مسؤولان کشوری چندان گرایش داشته باشد یا صریحاً به آن تظاهری کند(زیرا که شعر، جای این گونه تظاهرات نیست)؛ شعر او مدام از وقایع و حوادث سیاسی که در کشور می گذرد بارور می شود ، بطوری که کودتای ۲۸ مرداد و شکست های پی در پی سیاسی گروه ها و احزاب و زد و بندها و سازش هایی که قبل و بعد از این ایام ، شکل گرفت ، آنچنان تأثیری در شعر امید گذاشت که می توان اشعار و آثار او را به دو دوره ی قبل از شکست و بعد از آن تقسیم کرد:

#### الف) دوره پیش از شکست:

شعر امید پیش از شکست ، در آن بخشی که به سرنوشت انسان مربوط می شود، اساساً به یک احساس اجتماعی عدالت خواهانه رمانتیک قابل تأویل است [گویی اخوان در این دوره به دنبال مدینه فاضله ای است که در آن بتواند ایمنی و آسایش یابد] در این دوره که دوره ی مبارزه است و دوره ای آغازین برای شعر امید نیز هست ، مفاهیم در طول هم ، حول محور انسان و مبارزه برای عدالت می گردد و نوعی خوش بینی و امید و تلاش در اشعار این دوره که نسبت به دوره دوم کمتر است دیده می شود:

... این شب تیره اگر روز قیامت باشد      آخر الامر به هر حال سحر خواهد شد

گوید امید - سر از باده پیروزی گرم -      رنجبر مظهر آمال بشر خواهد شد

(ارغنون ، ص ۳۲)

یا:

بی انقلاب مشکل ما حل نمی شود وین وحی بی مجاهده مُنزل نمی شود...  
(ارغنون ، ص ۴۲)

نیز:

گفتم به روح خفته ی آن مرد بی خبر  
تاکی تو خفته ای ؟ بنگر آفتاب زد  
برخیز و مرد باش و لیکن حذر، حذر  
زنهار ، بی گذار نباید به آب زد  
زنهار خواب غفلت و بی چارگی بس است  
هنگام کوشش است اگر چشم وا کنی  
مرد نبرد باش که در این کهن سرای  
کاری محال در بر مرد نبرد نیست

(زمستان ، ص ۲۰)

همچنین :

قتل ستم را یقین یگانه کلیدست  
من قلم خویش برگرفتم و اکنون  
دست به دشمن بزن، نه پای به دنیا  
آب تو داری ، بریز، اینک آتش  
پتک تو و داس و خامه ی من و دهقان  
منتظر چکش ست و داس تو میدان  
مشت به دندان بزن نه مشت به سندان  
مشت تو داری ، بکوب ، آنک دندان

(ارغنون ، ص ۱۲۳)

نیز رجوع کنید به مجموعه زمستان ، شعرسگ ها و گرگ ها ، سروده شده به سال ۱۳۳۰ ، که به بهترین وجه، دعوت شاعر را به تلاش و مبارزه بیان کرده است.

(ب) دوره پس از شکست:

در دوره شکست است که امید به اندیشیدن می نشیند و از این اندیشیدن ، گرایشی نیرومند سر برمی آورد که چهره دیگری از او می آراید، چهره ای متفاوت یا متناقص با چهره نخستین، یک نفی، یک حسّ نیرومند یأس ، یک

تأمل [و تجربه] همه جانبه در عدم کارآیی آدمی ، یک احساس پوک و پوچ بودن (مختاری ، ۱۳۷۲ : ۴۳۷ و ۴۴۹):

شادی نماند و شور نماند و هوس نماند  
سهل است این سخن که مجال نفس نماند  
فریاد از آن کنند که فریاد رس رسد  
فریاد را چه سود؟ چو فریاد رس نماند؟  
کوکو، جاست قمری مست سرود خوان  
جز مثنی استخوان و پر اندر قفس نماند...  
(ارغنون، ص ۳۲)

یا:

دیدنی دلا که یار (۲) نیامد  
گردد آمد و سوار نیامد  
بگداخت شمع و سوخت سراپای  
و آن صبح زرنگار نیامد ...  
(ارغنون ، ص ۱۰۸)

در غالب شعرهای سروده شده بعد ۱۳۳۲ مثل: آواز چگور ، آنگاه پس از تندر، مرد و مرکب، کتیبه، زمستان، قاصدک و... بازتاب این شکست، مشهود است، چرا که کودتای ۲۸ مرداد و پی آمد های آن برای اخوان بیش از یک شکست سیاسی بود، این شکست، سرآغاز یک دوره طولانی وهن و خفت اخلاقی بود که بسیاری از افراد نسل جوان آن زمان از جمله اخوان در معرض آن قرار گرفتند (۳) نسلی که حاصل امید و تلاشش جز شکست و خیانت رهبران و سردمداران سیاسی و حزبی چیزی نبود، و اخوان چه زیبا ازین خیانتها پرده بر می دارد، آن جا که می گوید:

مشت های آسمانکوب قوی  
واشده ست و گونه گون رسوا شده است  
یا نهان سیلی زنان ، یا آشکار  
کاسه ی پست گدایی ها شده است

(آخر شاهنامه ، ص ۲۰)

یا:

خدایا زمین سرد و بی نور شد  
بی آزرم شد ، عشق از او دور شد

کهن گور شد مسخ شد ، کور شد

\* \* \*

... زمین دیگر آن کودک پاک نیست

پر آلودگی هاست دامان وی

که خاکش به سر گر چه جز خاک نیست

\* \* \*

... نمانده ست جز من کسی بر زمین

دگر ناکسانند و نامردمان

بلند آستان و پلید آستین

\* \* \*

همه باغ ها پیر و پژمرده اند

همه راه ها مانده بی رهگذر

همه شمع و قندیل ها مرده اند

(زمستان ، ص ۱۰۰)

۲- فقر و مسکنت ، خانه به دوشی ، عدم امنیت شغلی و دیگر مشکلات رو

به تزیید نیز از دلایلی هستند که درنارضایتی اخوان ، تأثیر بسزایی داشتند.

اخوان به دلیل صداقت و مناعت طبع ، هیچ وقت راضی نشد مثل بسیاری

از یاران چرکین آستینش نان به نرخ روز بخورد یا به مدح و تملق فلان و بهمان

بپردازد. او علی رغم فقر و نیازش هرگز از کسی تقاضایی نکرد و در تمام مدت

عمرش با سختی ها و مشکلات دست و پنجه نرم می کرد، حتی برای کار

مجبور به سفر کردن به آبادان و خوزستان شد. مدتی هم هنگام معلمی به اطراف

کاشان تبعید شد. خرج معاش و تأمین زندگی خانواده و نداشتن امنیت شغلی او

را مجبور می کرد تا از طریق قلم زدن برای این جا و آن جا و عوض کردن

کارها ، زندگی را به هر شکلی که شده بگذرانند ، او در نهایت سادگی زندگی

می کرد؛ در گلایه از وضع خویش می گوید: « اگر دنبال ساز زدن رفته بودم

الان شده بودم فلانی ، اگر دنبال هر بدبختی دیگر رفته بودم وضعم از حالا بهتر بود. هر کس هم که از راه می رسد [آخم و تخم] می فرماید . که شاعر مردم باید بگوید که «الفقرُ فخری» و نباید که بسازد و نباید که تسلیم شود و از این شرّ و ورها، همه چیزشان رو به راه است خانه شان ، ماشینشان ، ماهی ده هزار تومان حقوقشان آن وقت این جا و آن جا قلم می زنند و تخم می فرمایند که « اخوان ثالث» نا امید است، تلخ است ، بدبین است . کدامشان می دانند که من چه می کشم؟» (طاهباز ، ۱۳۷۰ : ۴۴)

« امید» دلیل مرگ دختر پنج روزه اش را تهیدستی خود می داند: « ... می گفتند گویا برای بچه ها مرضی بوده است و این سرمای بی پیر امسال هم که فوق العاده بود ، اما من می دانم که طفلکم از تهیدستی و نداشتن به آغوش گورستان رفت. اگر پانصد حتی دویست تومان می بود که مامایی خصوصی می آوردیم بچه از دست نمی رفت مرده شو برده این ماماهاى دولتی - که سرنگون باد این دولت های ملک ما - چه دلسوزی و مراقبتی دارند ؟ سگ پدر مامای دولتی محلّ دیر آمد معطل کرد و بچه سرخشت سینه پهلو شده بود ، مدتی از زایمان گذشته بود زن های همسایه هم کاری از شان بر نمی آمد و بعد از اینکه بچه خوب سرما خورد، آنوقت تازه خانم ماما سلانه سلانه آمد و نافی برید و وردشش قنداقی کرد همین ، طفلکم را از بین بردند و نابود کردند که نابود باد ستمگروستم حاکم بر زمان و ملک و ملت ما . افسوس!» ( کاخی ، ۱۳۷۰ : ۸۲۶).

آن گونه که خود اخوان می گوید ، وی در سال های اواخر عمر ، زندگی را با قناعت کردن به درآمد کتاب هایش به سر می برده است؛ (اخوان ثالث ، ۱۳۷۰ : ۱۲) در اشعار او جای جای اشاراتی به برخی از مشکلات زندگی شده است:

نیست بی سامان ترازمن، عاقلی ، دیوانه ای هم  
گر چه بهر من نداری ، کلبه ای کاشانه ای هم

همچو من شمعی نسوزد هیچ ، پروانه ای هم  
... ای وطن آباد باشی سربلند ... آزاد باشی

جغدها هر شب نشانم می دهند (امید)) و گویند گنج معنی بین ندارد گوشه ی ویرانه ای هم  
(در حیاط کوچک پائیز ، ص ۱۵)

یا :

بس که همراهش غم و ادبار می آید فرود بر سر من عید چون آوار می آید فرود  
می دهم خود را نوید سال بهتر، سال هاست گرچه هر سالم بتر از پار می آید فرود  
(ترا ای کهن بوم و بر ، ص ۶۵)

### ۳- دوستی و تعهد اخوان نسبت به مردم جامعه اش ، وطن ، فرهنگ و

همه ثروتهای مادی و معنوی آن نیز بعنوان عاملی مهم و اساسی در جهت دادن به اشعار وی و ناخشنودی از وضعیّت موجود مؤثر افتاده است ؛ دیدن فقر و نابسامانی هموطنانش و غفلت و بی خبری آنان ، یا شرق و غرب و غریبزدگی در سرزمینی که روزگاران دراز چون تاجی بشکوه و جواهرنشان بر فرق عالمیان می درخشیده و حال دیری است که مورد هجوم و غارت اقوام مختلف شرق و غرب تجاوزکار قرار گرفته است ، چون باری گران ، بر دوش وی سنگینی می کرد؛ در شعر « آواز چگور » ببینید چگونه از زبان مرد چگوری مویه می کند:

در این چگور پیر تو ، ای مرد ، پنهان کیست؟

روح کدامین دردمند آیا در آن حصار تنگ زندانی است؟

... گوید چگوری : این نه آواز است ، نفرین است

... این ، روح مجروح قبیله ماست

از قتل عام هولناک قرنهای جسته

خواند رثای عهد و آیین عزیزش را

غمگین و آهسته))

(از این اوستا، ص ۵۶)

در شعر « میراث » نیز پوستین ، رمزی از فرهنگ و تمدن ایران است (احمدپور، ۱۳۷۴: ۱۱۷) که بارها مورد نهب و غارت ، و یا دخالت بیگانگان قرار گرفته:



سالها زین پیشتر در ساحل پر حاصل جیحون  
 بس پدرم از جان و دل کوشید  
 تا مگر کاین پوستین را نو کند بنیاد  
 ... ناگهان توفان خشمی با شکوه و سرخگون برخاست  
 ... سالها زین پیشتر من نیز  
 خواستم کاین پوستین را نو کنم بنیاد  
 با هزاران آستین چرکین دیگر برکشیدم از جگر فریاد  
 این مباد! آن باد ((ناگهان توفان بیرحمی سیه برخاست  
 ... پوستینی کهنه دارم من،  
 یادگار از روزگارانی غبار آلود.  
 مانده میراث از نیاکانم مرا این روزگار آلود  
 های ، فرزندم!  
 بشنو و هشدار  
 بعد من این سالخورد جاودان مانند  
 با بر و دوش تو دارد کار...  
 (آخر شاهنامه ، ص ۳۳)

در شعر « قصه شهر سنگستان » نیز به چپاول ثروت‌های ایران ، چنین  
 اشارت شده:

... و سنگستان گمنامش  
 که روزی روزگاری شب چراغ روزگاران بود؛  
 نشید همگانش ، آفرین را و نیایش را،  
 سرود آتش و خورشید و باران بود؛  
 اگر تیر و اگر دی ، هر کدام و کی،  
 به فرّ سور و آذینها بهاران در بهاران بود؛  
 کنون ننگ آشیانی نفرت آبادست ، سوگش سور  
 چنان چون آبخوستی (۴) روسپی ، آغوش زی آفاق بگشوده،

در او جاری هزاران جوی پر آب گل آلوده،  
و صیادان دریا بارهای دور  
و بردنها و بردنها و بردنها  
و کشتی ها و کشتی ها و کشتی ها  
و گزمه ها و گشتی ها ...

(از این اوستا ، ص ۲۱)

زیبا ترین اشعار و شاهکارهای اجتماعی و سیاسی اخوان هر یک به نوعی  
آبستن همین عشق و تعهد اخوان نسبت به جامعه و مردمش است ؛ در زیر، تنها  
به آوردن دو مورد از شواهد بسیار که به صراحت بیانگر رنج و اندوه وی از درد  
های اجتماع بیمار اوست بسنده می کنیم:

... زن کشید آهی و خواب آلود  
خواست از جا تا بیوشاند  
روی آن فرزند را که خفته بود آنجا کنار در ( می آمد باد)  
دست این یک را لگد کرد:  
[ « آخ » ]

و آن سه دیگر از صدا بیدار شد، جنبید:

« آب »  
تشنه بود و جسته بود از خواب  
باد شدت کرد ، در راکوفت بر دیوار ، با فریاد.  
پنجمین در بسترش غلتید.  
هشتمین ، آن شیرخواه گریه را سر داد.

(از این اوستا ، ص ۳۵)

ویا:

درچار چار زمستان  
من دیدم او نیز می دید  
آن ژنده پوش جوان را که ناگاه

صرع دروغینش از پا در انداخت

یک چند نقش زمین بود

آنگاه:

غلت دروغینش افکند در جوی

جویی که لای و لجنهای آن راستین بود...

(از این اوستا، ص ۹۹)

۴- مرگ دختران اخوان « لاله » در بیست سالگی - به همراه پسر عمه اش ، ناصر- که در رودخانه غرق شدند و به تعبیر اخوان : مرغابی شدند و رفتند ، و دختر پنج روزه اش « تنسگل » ، هم از شدایدی است که اخوان در زندگی متحمل شده و در ناخشنودی‌ها و افسردگی‌های او مؤثر افتاده است ؛ وی در مرثیه ای برای دخترش « لاله » می نویسد:

بیزارم و بیزارم و بیزارم

نومیدم و نومیدم و نومید

هر چند می خوانند ((امید)) م.

(زمستان ، ص ۹۵)

۵- اخوان به دلایلی از جمله پرداختن به شعر نو و دفاع از نیما، و توفیقش در شعر و شاعری از همان اوایل کارش مورد حسادت و ریا کاریهای دشمنان و حتی بعضی از به ظاهر دوستانش واقع می شد او در این باره می گوید:

« من دیگر نمی خواهم این اشتباه را تکرار کنم دیگر هیچ گونه توقعی از هیچ کس و هیچ سو ندارم ... نان خودم را خورده ام و نفس خودم را کشیده ام اگر گله یا شکوایی هست از راهزنان و فریب پیشگان باید داشت که با این دست ، دست شما را می فشرند تا آن دستشان آزاد باشد که در تاریکی دست دیگری را هم نهفته بفشرند» (طاهباز، ۱۳۷۰: ۲۵).

مرا دشمنانند پر کین و رشک  
کم از هر کران تیرو تهمت زنند  
ازیرا که در شعر نام آورم  
ز عرشم صلاهی تحیت زنند  
حسودانم از مکمن حقد و خبث  
سنان جفا تیر طعنت زنند  
(طاهباز، ۱۳۷۰، ص ۱۱)

نیز ر. ک: به قضیه خواندنی و نقل شده توسط «حسن پستا» راجع به آزاری که یکی از قدمای معاصر در حق اخوان روا داشته است (در صفحات ۴۶ تا ۴۹ «دفترهای زمانه» به کوشش سیروس طاهباز).

نکته دیگری که این مقاله را بدان خاتمه می دهیم این که اخوان - بر خلاف آنچه بسیاری گمان برده اند - هیچ گاه نخواسته و نتوانسته دست از امید و تلاش بشوید، و ناامیدی و یأسی که در اشعار او جای جای رخ می نماید در حقیقت خود عامل دیگری دارد که همانا «ناخشنودی و نارضایتی او از وضع خود و وضعیت مردم و وطنش» است؛ البته، در بسیاری مواقع او نیز مثل هر انسان متعهد و با شرف دیگری از دیدن نابسامانی ها و نابهنجاری های جامعه دچار ناامیدی ها و سرخوردگی ها می شود ولی همان طور که گفته شد او همیشه، به نقطه ای و روزنه ای هر چند دور، امیدوار است و ناخشنودی او به اشکال مختلفی چون: خشم و خروش و نفرت و نفرین یا طنز و لودگی یا دعوت به تلاش و امیدواری یا مرثیه خوانی و حتی نق نق زدن ها و افسردگی ها و ناامیدی های او جلوه می یابد:

#### طنز و لودگی:

گفت راوی: ماه خلوت بود اما دشت می تابید،  
نه خدایا، ماه می تابید، اما دشت خلوت بود  
... من نمی دانم که چون یا چند،  
من شنیده ام که در راه است  
مرکبی، بر آن نشسته مرد شوکتمند «

خسته شد حرفش که ناگهان زمین شد چار،  
و آسمان ده  
[از آنکه زآنجا مرد و مرکب در گذر بودند.  
... ناگهان انگار،  
جاده هموار،  
در فراخ دشت،  
پیچ و تاب یافت ، پندارم  
سوی نور و سایه دیگر گشت.  
مرد و مرکب هر دو رم کردند ، ناگه با شتاب از آن شتاب خویش کم کردند رم  
کردند.

کم

رم

کم.

... مرد و مرکب رم کنان ، پس پس گریزان ، لفتح و لب خایان،  
سایه هم ز آنگونه پیش آیان  
... گفت راوی : در قفاشان دره ای ناگه دهان وا کرد  
به فراخی و به ژرفی راست چونان حمق ما مردم  
نه خدایا ، من چه می گویم؟  
[به اندازه کس گندم  
مرد و مرکب ناگهان در ژرفنای درّه غلتیدند.  
و آن کس گندم فرو بلعیدشان یکجای ، سر تا سم

(از این اوستا، صص ۳۹-۲۸)

یا:

... گرگلی خان : خوش به حالت ، خوش به احوالت،  
این دعا را هفت صبح جمعه باید خواند  
راست گفته مادرت اما

یک روایت هفت می گوید؛  
 یک روایت هم چهل هفته  
 لیک شرط احتیاط واحوط آن است از روایتها،  
 که پس از هفت آمده ، تا هفتصد رفته  
 تو شروع از هفت کن ، بعدش چهل ، بعد از چهل، هفتاد  
 بعد هم تا هفتصد ، نومید، شیطان ست.  
 (زندگی می گوید ، ص ۱۹۸)

- مویه کردن و مرثیه خوانی:

قاصدک ! هان ، ولی ... آخر... ای وای!  
 راستی آیا رفتی با باد؟  
 با تو ام ، آی ! کجا رفتی ؟ آی ... !  
 راستی آیا جایی خبری هست هنوز ؟  
 ... قاصدک !  
 ابرهای همه عالم شب و روز  
 در دلم می گیرند.  
 (آخر شاهنامه ، ص ۱۴۸)

یا :

از بس که ملول از دل دلمرده خویشم  
 این گریه مستانه من بی سببی نیست  
 هم خسته بیگانه هم آزردۀ خویشم  
 ابر چمن تشنه و پژمرده خویشم  
 (ارغنون ، ص ۶۹)

- خشم و نفرت و اعتراض:

ای درختان عقیم ریشه تان در خاکهای هرزگی مستور،  
 یک جوانه ی ارجمند از هیچ جاتان رست نتواند،  
 ای گروهی برگ چرکین تارچرکین پود!  
 یادگار خشکسالیهای گرد آلود!  
 هیچ بارانی شما را شست نتواند.

(از این اوستا، ص ۹۴)

یا:

هان، کجاست؟

پایتخت این بی آزر م و بی آیین قرن.

کاندران بی گونه ای مهلت

هر شکوفه تازه رو بازیچه باد است.

همچنان که حرمت پیران میوه خویش بخشیده

عرصه انکار و وهن و غدر و بیداد است

پایتخت این چنین قرنی کو؟

بر کدامین بی نشان قله ست

در کدامین سو؟

(آخر شاهنامه ، ص ۷۹)

یا:

خدایا زمین ، سرد و بی نور شد

بی آزر م شد، عشق از او دور شد

کهن گور شد ، مسخ شد، کور شد

... گزارشگران تو گویا دگر

زبانشان فسرده ست ، یا روز و شب

دروغ و دروغ آورندت خبر

... یکی بشنو این نعره خشم را،

برای که بر پا نگهداشتی،

زمینی چنین بی حیا چشم را؟

( زمستان ، ص ۱۰۰ )

- دعوت به حرکت و تلاش:

... سه ره پیدا است

نوشته بر سر هر یک به سنگ اندر،  
 حدیثی که ش نمی خوانی بر آن دیگر.  
 نخستین: راه نوش و راحت و شادی،  
 به ننگ آغشته، اما رو به شهر و باغ و آبادی،  
 دو دیگر: راه نیمش ننگ، نیمش نام،  
 اگر سر بر کنی غوغا، و گر دم در کنی آرام.  
 سه دیگر: راه بی برگشت، بیفرجام.

\* \* \*

من اینجا بس دلم تنگ ست.  
 و هر سازی که می بینم بد آهنگ است.  
 بیا ره توشه بر داریم،  
 قدم در راه بی برگشت بگذاریم؛  
 ببینیم آسمان ((هر کجا)) آیا همین رنگ ست؟

(زمستان، ص ۱۴۳)

- افسردگی و ناامیدی:

ای پریشان گوی مسکین! پرده دیگر کن  
 پور داستان جان زچاه نا برادر در نخواهد برد.  
 مرد، مرد، او مرد.

داستان پور فرخزاد را سر کن.  
 آن که گویی ناله اش از قعر چاهی ژرف می آید  
 نالد و موید،  
 موید و گوید:

((آه دیگر ما

فاتحان گوژپشت و پیر را مانیم.  
 ... تیغهامان زنگ خورد و کهنه و خسته،  
 کوسهامان جاودان خاموش،  
 تیرهامان بال بشکسته.

ما

فاتحان شهرهای رفته بربادیم



با صدایی ناتوانتر زانک بیرون آید از سینه،  
 راویان قصه های رفته از یادیم.  
 کس به چیزی، یا پیشیزی، برنگیرد سکه هامان را.  
 گویی از شاهی ست بیگانه  
 یا ز میری دودمانش منقرض گشته.  
 گاهگه بیدار می خواهیم شد زین خواب جادویی،  
 همچو خواب همگنان غار،  
 چشم می مالیم و می گوئیم: آنک، طرفه قصر زرنگار صبح شیرینکار  
 لیک بی مرگ است دقیانوس.  
 وای، وای، افسوس.

(آخرشاهنامه، ص ۷۹)

در شعر «کتیبه» (۶) نیز تلاش زنجیریان در گرداندن سنگ، منجر به تکراری بسی  
 حاصل می شود:

((چه خواندی، هان؟

[مکید آب دهانش را و گفت آرام:

نوشته بود

همان

کسی راز مرا داند

که از این رو به آن رویم بگرداند

نشستیم

و

به مهتاب و شب روشن نگه کردیم

و شب شط علیلی بود

(از این اوستا، ص ۱۳)

با توجه به این مسایل است که باید به اخوان هم مانند فردوسی، سراینده  
 حماسه های پیروزی و سرافرازی که بعد از شکست ایرانیان ناگزیر از موییدن و  
 تفو کردن بر زمین و زمان است، حق داد و نالش و حسرت و ناامیدی او را عین  
 صداقت دانست، مگر نه این است که هنر واقعی باید چونان آینه ای جلوه گر  
 واقعیت ها و وقایع باشد؟

آنچه مهم است اینکه اخوان با همه این سرخوردگی ها و ناخشنودی ها و ناامیدی ها و سردی و سکون ها ، آنچنان که گفته شد، هرگز از پیکار و تلاش و امید و حرکت باز نمی ایستد، زیرا او حتی بی آنکه بخواهد این خواهش و تمنا در ضمیر پنهانش می جوشد، و در شعرش منعکس می شود، بیهوده نیست که در شعر « آخرشاهنامه » می گوید اگر « نادر یا کاوه ای » برای آباد و آزاد کردن نیست ، کاشکی « اسکندری » پیدا شود؛ یا در شعر کتیبه علی رغم اینکه تلاش زنجیریان به تکراری بیهوده و نوعی پوچی و هیچی منتهی می شود ولی « شب تلاش » را « شطّ جلیل پر مهتاب » می داند و « شب رخوت و ناامیدی » را « شطّ علیل » خوانده است ، و خلاصه اگر اخوان خود را چاووشی خوان قافله بیداری و آزادی و شرف خوانده است به دلیل امیدواری او به بهروزی و پیروزی است:

« ... خواهد آمد روزی که همگان از عامه و خاصه ، رشید و بالغ گردند ، بیدار و هوشیار شوند ، رشد عقلی و احساسی و نجاتی پیدا کنند و در یابند که دنیا چگونه است و چگونه باید باشد. من اکنون چاووشی خوان این کاروانم کاروان بیداری و شرف ، رادی و آزادی و آزادگی ... » (از این اوستا، ص ۱۵۷)

در یک کلام ، حال و وضع اخوان و همفکران وی را شاید بتوان بهتر از هر جای دیگری در شعر مهم و زیبای « شهر سنگستان » که آینه ای تمام نما از روش و منش و خواهش قوم ایرانی است (و سرنوشت شاهزاده آن شهر، تیلور این همه می باشد) جست و جو کرد:

«... غم دل با تو گویم ، غار! /  
بگو آیا مرا دیگر امید رستگاری نیست؟»

صدا نالنده پاسخ داد:

« آری نیست؟ » (از این اوستا ، ص ۲۵)

می بینیم که اخوان در برابر « آری نیست » علامت سوال گذاشته و جمله را که انعکاس پرسش بالاست ، نه به صورت خبری ، بلکه باید به صورت پرسشی خواند! برخلاف آنچه اغلب خوانده اند و تفسیر کرده اند .

## نتیجه گیری

اولاً ناامیدی و یاسی که در برخی از اشعار اخوان دیده می شود در حقیقت، خود عامل دیگری دارد که همانا « ناخشنودی و نارضایتی او از وضع خود و وضعیّت مردم و وطنش » است ثانیاً یاس و ناامیدی اخوان تنها یکی از جلوه های ناخشنودی و نارضایتی او از وضعیّت خویش و وطنش است و همان طور که در ضمن مقاله گفته شد او هرگز نخواست و نتوانسته دست از امید و تلاش بشوید و همیشه به نقطه ای و روزنه ای هر چند دور امیدوار بوده است و ناخشنودی او به اشکال مختلفی همچون: خشم و خروش، و نفرت و نفرین یا طنز و لودگی یا دعوت به تلاش و امیدواری یا مرثیه خوانی و حتی افسردگی ها و ناامیدی ها جلوه کرده است.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱ احمد پور ، علی ، ۱۳۷۴ ، رموز رمزگرایی در اشعار مهدی اخوان ثالث، انتشارات ترنج ، چاپ اول
- ۲ اخوان ثالث ، مهدی ، ۱۳۶۳ ، آخر شاهنامه ، انتشارات مروارید ، چاپ هشتم
- ۳ اخوان ثالث ، مهدی ، ۱۳۶۷ ، ارغنون ، انتشارات مروارید ، چاپ هفتم
- ۴ اخوان ثالث ، مهدی ، ۱۳۶۷ ، از این اوستا، انتشارات مروارید ، چاپ هفتم
- ۵ اخوان ثالث ، مهدی ، ۱۳۷۰ ، تورا ای کهن بوم و بر دوست دارم ، انتشارات مروارید ، چاپ سوم
- ۶ اخوان ثالث ، مهدی ، ۱۳۷۰ ، در حیات کوچک پاییز در زندان ، انتشارات بزرگمهر ، چاپ سوم
- ۷ اخوان ثالث ، مهدی ، ۱۳۷۰ ، زمستان ، انتشارات مروارید ، چاپ هفتم
- ۸ اخوان ثالث ، مهدی ، ۱۳۷۰ ، زندگی می گوید : اما باز باید زیست ، انتشارات بزرگمهر ، چاپ سوم
- ۹ پرهام ، سیروس ، ۱۳۶۲ ، رئالیسم و ضد رئالیسم در ادبیات ، انتشارات آگاه ، چاپ هفتم
- ۱۰ دریابندری ، نجف ، ۱۳۷۰ ، اخوان شاعر شکست ، مجموعه مقالات "باغ بی برگی" ، به کوشش مرتضی کاخی ، نشر ناشران ، چاپ اول
- ۱۱ طاهباز ، سیروس ، ۱۳۷۰ ، دفترهای زمانه ، ناشر مولف ، چاپ اول
- ۱۲ گلستان ، ابراهیم ، ۱۳۷۰ ، سی سال و بیشتر با مهدی اخوان ثالث ، مجموعه مقالات "باغ بی برگی" ، به کوشش مرتضی کاخی ، نشر ناشران ، چاپ اول
- ۱۳ لنگرودی ، شمس ، ۱۳۷۰ ، تاریخ تحلیلی شعر نو، نشر مرکز ، چاپ اول
- ۱۴ مختاری ، محمد ، ۱۳۷۲ ، انسان در شعر معاصر، توس ، چاپ اول
- ۱۵ مرزبان ، رضا ، ۱۳۷۰ ، با یاد آن یگانه ، مجموعه مقالات "باغ بی برگی" ، به کوشش مرتضی کاخی ، نشر ناشران ، چاپ اول